

در ستایش فراغت

In Praise of Idleness

نوشتهٔ برتراند راسل

ترجمهٔ ابراهیم یونسی



انگلیسی/فارسی

Bertrand Russell

Translated into Persian by Ebrahim Younessi

In Praise Of Idleness

در ستایش فراغت

C. 1932*

Like most of my generation, I was brought up on the saying: "Satan finds some mischief still for idle hands to do." Being a highly virtuous child, I believed all that I was told, and acquired a conscience which has kept me working hard down to the present moment. But although my conscience has controlled my actions, my opinions have undergone a revolution. I think that there is far too much work done in the world, that immense harm is caused by the belief that work is virtuous, and that what needs to be preached in modern industrial countries is quite different from what always has been preached. Everyone knows the story of the traveller in Naples who saw twelve beggars lying in the sun (it was before the days of Mussolini), and offered a lira to the laziest of them. Eleven of them jumped up to claim it, so he gave it to the twelfth. This traveller was on the right lines. But in countries which do not enjoy Mediterranean sunshine idleness is more difficult, and a great public propaganda will be required to inaugurate it. I hope that, after reading the following pages, the leaders of the Y.M.C.A. will start a campaign to induce good young men to do nothing. If so, I shall not have lived in vain.

من نیز مانند بسیاری از همسالان خود تربیتم بر اساس این زبازد بود که می‌گوید: «شیطان همیشه برای دستهای بیکار کار بدی می‌یابد.» و چون بچه‌ی بسیار درست و با فضیلتی بودم آنچه را که می‌گفتند باور می‌داشتم، و سرانجام وجدانی کسب کردم که تا این لحظه نیز مرا سخت به کار واداشته است. اما هرچند این وجدان اعمالم را کنترل کرده عقاید دستخوش تغییر و تحولی عظیم گشته است. فکر می‌کنم که اینک به مراتب بیش از آنچه باید کار صورت می‌گیرد، و این عقیده که کار چیز خوب و پسندیده‌ای است متضمن زیان و خسرانی است عظیم، و بالاخره آنچه باید در ممالک صنعتی امروزی تبلیغ شود با آنچه تا کنون وعظ و تلقین می‌شده است کاملاً فرق دارد. همه داستان آن مسافری را که در ناپل دوازده گدا را دید که در سینه کش آفتاب لم داده‌اند و لیره‌ای به تنبل تریشان داد می‌دانند (این واقعه پیش از حکومت موسولینی بود): یازده نفر برای گرفتن پول از جا جهیدند و او که وضع را چنین دید لیره را به دوازدهمی داد. عمل این مسافر درست و به قاعده بود. اما در ممالکی که فاقد آب و هوای مدیترانه‌ای هستند امکان فراغت کمتر است، در این قبیل کشورها شروع این کار نیاز به تبلیغاتی وسیع دارد. من امیدوارم که رهبران اتحادیه جوانان مسیحی پس از مطالعه مطالبی که خواهد آمد، به یک رشته اقدامات دست زنند و جوانان شایسته را به بیکاری ترغیب کنند. اگر چنین شود احساس می‌کنم عمرم به عبث نگذشته است.

Before advancing my own arguments for laziness, I must dispose of one which I cannot accept. Whenever a person who already has enough to live on proposes to engage in some everyday kind of job, such as school-teaching or typing, he or she is told that such conduct takes the bread out of other people's mouths, and is therefore wicked. If this argument were valid, it would only be necessary for us all to be idle in order that we should all have our mouths full of bread. What people who say such things forget is that what a man earns he usually spends, and in spending he gives employment. As long as a man spends his income, he puts just as much bread into people's mouths in spending as he takes out of other people's mouths in earning. The real villain, from this point of view, is the man who saves. If he merely puts his savings in a stocking, like the proverbial French peasant, it is obvious that they do not give employment. If he invests his savings, the matter is less obvious, and different cases arise.

پیش از آنکه دلایلم را در توجیه کاهلی اقامه کنم لازم است دلیلی را که در توجیه و حقانیت کار اقامه می‌شود و مورد قبولم نیست رد کنم. هرگاه کسی با درآمدی مکفی بخواهد به کاری عادی از قبیل تدریس یا ماشین نویسی اشتغال ورزد می‌گویند با این عمل نان را از دهن مردم می‌فایند، و لذا آدم بدی است. اگر این استدلال معتبر بود لازم می‌آمد همه بیکارگی پیشه کنیم تا دهن همه پُر از نان باشد. آنچه این قبیل اشخاص فراموش می‌کنند این است که هرکس معمولاً آنچه را که تحصیل کرده است مصرف می‌کند و با این عمل ایجاد اشتغال می‌کند و هر اندازه که مصرف کند به همان میزان نان در دهان دیگران می‌گذارد که با تحصیل درآمد از دهنشان گرفته است. از این لحاظ آدم بد کسی است که پس انداز می‌کند. بدیهی است اگر این شخص مانند دهقان مشهور فرانسوی پس اندازش را در لنگه جوراب گذارد اشتغالی ایجاد نمی‌کند اما اگر پس انداز را در جایی بکار اندازد در این صورت قضیه چندان بدیهی نیست و موارد مختلفی پیش می‌آید.

One of the commonest things to do with savings is to lend them to some Government. In view of the fact that the bulk of the public expenditure of most civilized Governments consists in payment for past wars or preparation for future wars, the man who lends his money to a Government is in the same position as the bad men in Shakespeare who hire murderers. The net result of the man's economical habits is to increase the armed forces of the State to which he lends his savings. Obviously it would be better if he spent the money, even if he spent it in drink or gambling.

یکی از طرق متداول مصرف پس‌انداز وام دادن آن به دولت است. با توجه به این حقیقت که قسمت عمدهٔ مخارج عمومی بیشتر دولتها پرداخت هزینهٔ جنگهای گذشته و یا تهدید و تدارک جنگهای آینده است لذا کسی که پولش را به دولت وام می‌دهد عیناً همان حالی را پیدا می‌کند که اشخاص نابکار داستهای شکسپیر دارند: قاتل اجیر می‌کند. ماحصل و نتیجهٔ این عمل افزایش و تقویت نیروهای مسلح حکومتی است که پولش را به وی وام می‌دهد. بدیهی است بهتر است این پول را خرج کند، ولو خرج مشروب و قمار باشد.

But, I shall be told, the case is quite different when savings are invested in industrial enterprises. When such enterprises succeed, and produce something useful, this may be conceded. In these days, however, no one will deny that most enterprises fail. That means that a large amount of human

labour, which might have been devoted to producing something that could be enjoyed, was expended on producing machines which, when produced, lay idle and did no good to anyone. The man who invests his savings in a concern that goes bankrupt is therefore injuring others as well as himself. If he spent his money, say, in giving parties for his friends, they (we may hope) would get pleasure, and so would all those upon whom he spent money, such as the butcher, the baker, and the bootlegger. But if he spends it (let us say) upon laying down rails for surface cars in some place where surface cars turn out to be not wanted, he has diverted a mass of labour into channels where it gives pleasure to no one. Nevertheless, when he becomes poor through the failure of his investment he will be regarded as a victim of undeserved misfortune, whereas the gay spendthrift, who has spent his money philanthropically, will be despised as a fool and a frivolous person.

اما خواهند گفت وقتی پس انداز در یک کار صنعتی به کار افتد جریان کاملاً فرق می کند. آری، اگر اینگونه کارها موفقیت آمیز باشند و چیزهای مفید تولید کنند حرفی نیست. اما به هر حال این روزها هیچکس منکر این حقیقت نمی تواند بود که بیشتر این اقدامات با شکست مواجه اند، و این خود بدان معناست که مقدار عظیمی از نیروی انسانی، که می شد آنرا وقف تولید چیزهای خوب و لذتبخش کرد، صرف تهیه و تولید ماشین هایی می شود که پس از تولید عاطل و باطل می مانند و نفعی به حال کسی ندارند. بنابراین کسی که پس اندازش را در یک بنگاه صنعتی بکار می اندازد که ورشکست می شود همانقدر که به خود زیان می رساند به دیگران نیز صدمه می زند. حال اگر پولش را مثلاً خرج مهمانی برای دوستانش می کرد به احتمال زیاد هم دوستانش لذتی می بردند و هم چیزی گیر قصاب و نانوا و کفاش می آمد. اما اگر این پول را صرف ریل گذاری برای واگنهایی کرده بود که بعدها معلوم می شد در آن محل طالب ندارند و مورد استفاده نیستند در آن صورت مقدار قابل ملاحظه ای از نیروی کار را در راهایی انداخته بود که سودی به حال کسی نداشته و خوشی و لذتی عاید احدی نساخته بود. مع الوصف وقتی همین شخص در نتیجه ی عدم موفقیت در سرمایه گذاری از پای درآمد وی را قربانی بدشانسی ای می شمارند که به ناحق گریبانگیرش شده است، حال آنکه آدم خراجی را که پولش را با گشاده دستی صرف خوشی و تفریح خود و دوستانش می کند نادان و سبکسر می پندارند.

All this is only preliminary. I want to say, in all seriousness, that a great deal of harm is being done in the modern world by belief in the virtuousness Of WORK, and that the road to happiness and prosperity lies in an organized diminution of work.

این همه مطالبی است مقدماتی. می خواهم به لحنی هر چه جدی تر بگویم که در دنیای امروز مقدار زیادی از ناراحتی ها و زیان هایی که عاید می شود حاصل عقیده به فضیلت کار است، حال آنکه خوشبختی و رفاه آدمی را باید در کاهش «سازمان یافته» ی کار جستجو نمود.

First of all: what is work? Work is of two kinds: first, altering the position of matter at or near the earth's surface relatively to other such matter; second, telling other people to do so. The first kind is unpleasant and ill paid; the second is pleasant and highly paid. The second kind is capable of indefinite extension: there are not only those who give orders, but those who give advice as to what orders should be given. Usually two opposite kinds of advice are given simultaneously by two

organized bodies of men; this is called politics. The skill required for this, kind of work is not knowledge of the subjects as to which advice is given, but knowledge of the art of persuasive speaking and writing, i.e. of advertising.

نخست ببینیم کار چیست؟ کار بر دو نوع است. نوع اول عبارت است از دگرگون ساختن ماده در روی زمین و یا در مجاورت آن به ماده‌ای بالنسبه متفاوت. نوع دوم راهنمایی دیگران است به انجام این عمل. نوع اول نامطبوع است و چندان مأجور نیست، نوع دوم هم مطبوع است هم مأجور. نوع دوم می‌تواند دامنه‌اش بی‌نهایت وسیع باشد: چون نه تنها هستند کسانی که دستور می‌دهند بلکه هستند اشخاصی هم که توصیه می‌کنند که چه دستوراتی را باید داد. معمولاً دو گروه سازمانی، در آن واحد دو توصیه متضاد می‌کنند، و این را سیاست می‌نامند. مهارت لازمه این نوع کار، علم بر موضوعاتی نیست که درباره‌شان توصیه می‌شود بلکه وقوف بر فن گفتار و نگارش اقناعی است: یعنی تبلیغات.

Throughout Europe, though not in America, there is a third class of men, more respected than either of the classes of workers. There are men who, through ownership of land, are able to make others pay for the privilege of being allowed to exist and to work. These landowners are idle, and I might therefore be expected to praise them. Unfortunately, their idleness is only rendered possible by the industry of others; indeed their desire for comfortable idleness is historically the source of the whole gospel of work. The last thing they have ever wished is that others should follow their example.

در سرتاسر اروپا، هرچند نه در امریکا، طبقه سومی نیز هست که احترامش به مراتب بیش از هر یک از طبقات کارگر است. افراد این طبقه از طریق مالکیت اراضی قادرند دیگران را وادارند به شکرانه این موهبت که اجازه یافته‌اند زنده باشند و کار کنند پول بپردازند. اینان ملاکین بیکارند، که طبعاً ممکن است از من انتظار رود ایشان را بستایم. اما متأسفانه چیزی که این بیکاری را میسر و مقدور ساخته کوشش و تلاش دیگران است. در حقیقت ریشه تاریخی اصل حرمت کار را باید در تمایل این طبقه به بیکاری مرفه جست. چیزی که اینان هرگز نخواسته‌اند این است که دیگران به ایشان اقتدا کنند.

From the beginning of civilization until the Industrial Revolution, a man could, as a rule, produce by hard work little more than was required for the subsistence of himself and his family, although his wife worked at least as hard as he did, and his children added their labour as soon as they were old enough to do so. The small surplus above bare necessities was not left to those who produced it, but was appropriated by warriors and priests. In times of famine there was no surplus; the warriors and priests, however, still secured as much as at other times, with the result that many of the workers died of hunger. This system persisted in Russia until 1917⁽¹⁾, and still persists in the East; in England, in spite of the Industrial Revolution, it remained in full force throughout the Napoleonic wars, and until a hundred years ago, when the new class of manufacturers acquired power. In America, the system came to an end with the Revolution, except in the South, where it persisted until the Civil War. A system which lasted so long and ended so recently has naturally left a profound impress upon men's thoughts and opinions. Much that we take for granted about the desirability of work is derived from this system, and, being preindustrial, is not adapted to the modern world. Modern technique has

made it possible for leisure, within limits, to be not the prerogative of small privileged classes, but a right evenly distributed throughout the community. The morality of work is the morality of slaves, and the modern world has no need of slavery.

از آغاز تمدن تا انقلاب صنعتی، یک فرد ولو با صرف زحمت زیاد مشکل می‌توانست بیش از آنچه برای معاش خود و خانواده‌اش لازم بود تولید کند، هر چند زنش هم دوش‌بدوش او کار می‌کرد و فرزندانش به محض اینکه توانایی انجام کار را می‌یافتند نیروی خویش را به نیروی او می‌افزودند. آن اندکی که اضافه بر احتیاجات ضروری زندگی می‌ماند به کسانی که خود آن را تولید کرده بودند تعلق نمی‌گرفت و به جیب جنگجویان یا روحانیان می‌رفت. در مواقع خشکسالی دیگر مازادی نبود، اما به هر حال جنگجویان و روحانیان سهم خود را کمافی‌السابق می‌گرفتند، با این نتیجه که کثیری از زحمتکشان از گرسنگی می‌مردند. این وضع تا ۱۹۱۷ در روسیه همچنان برقرار بود^(۱)، و هنوز در شرق پایدار است و در انگلستان با وجود انقلاب صنعتی طی تمام مدت جنگهای ناپلئونی و تا صد سال پیش، یعنی تا موقعی که کارخانه‌داران تازه به دوران رسیده قدرت را به دست گرفتند همچنان پای برجا بود. این نظام در آمریکا با ظهور انقلاب به پایان رسید، جز در جنوب که تا زمان جنگهای داخلی ادامه داشت. طبیعی است نظامی که این همه مدت دوام داشته و همین اواخر به پایان رسیده باشد اثرات عمیقی در افکار و عقاید آدمی بر جای گذارده است. بیشتر چیزهایی که درباره‌ی خواستنی بودن کار گفته می‌شود و ما بدیهی و مسلم می‌پنداریم از همین نظام نتیجه شده است و از آنجایی که این نظام خود یک سیستم ماقبل صنعتی است با وضع و مقتضیات امروز وفق نمی‌دهد. فنون جدید امکان این را به دست داده است که فراغت را، تا حدودی، از محدوده‌ی امتیازات طبقات ممتاز خارج نمود و بین تمام افراد جامعه سرشکن کرد. مبانی اخلاقی کار مبانی اخلاقی بردگی است و جهان امروز نیازی به بردگی و برده‌داری ندارد.

It is obvious that, in primitive communities, peasants, left to themselves, would not have parted with the slender surplus upon which the warriors and priests subsisted, but would have either produced less or consumed more. At first, sheer force compelled them to produce and part with the surplus. Gradually, however, it was found possible to induce many of them to accept an ethic according to which it was their duty to work hard, although part of their work went to support others in idleness. By this means the amount of compulsion required was lessened, and the expenses of government were diminished. To this day, 99 per cent of British wage-earners would be genuinely shocked if it were proposed that the King should not have a larger income than a working man. The conception of duty, speaking historically, has been a means used by the holders of power to induce others to live for the interests of their masters rather than for their own. Of course the holders of power conceal this fact from themselves by managing to believe that their interests are identical with the larger interests of humanity. Sometimes this is true; Athenian slave-owners, for instance, employed part of their leisure in making a permanent contribution to civilization which would have been impossible under a just economic system. Leisure is essential to civilization, and in former times leisure for the few was only rendered possible by the labours of the many. But their labours were valuable, not because work is good, but because leisure is good. And with modern technique it would be possible to distribute leisure justly without injury to civilization.

بدیهی است در جوامع اولیه، دهقانان چنانچه مخیر بودند از اندک اضافه تولیدی که داشتند و جنگجویان و روحانیان از آن اعاشه می‌کردند نمی‌گذشتند: یا کمتر تولید می‌کردند یا بیشتر مصرف می‌کردند. در ابتدا صرف

اجبار، ایشان را بر آن داشت که تولید کنند و از مازاد آن بگذرند. اما بهر تقدیر بتدریج ایشان را به قبول اصلی اخلاقی متقاعد ساختند که به موجب آن مکلف بودند سخت کار کنند، هرچند قسمتی از کارشان صرف تأمین معاش کسانی می‌شد که با بیکاری و کاهلی عمر می‌گذراندند. به این ترتیب از میزان جبر و زوری که لازمه کار بود کاسته شد و هزینه‌های عمومی حکومت کاهش پذیرفت. حتی امروز هم اگر به طبقه مزدبگیر انگلیس گفته شود که شاه نباید درآمدی بیش از درآمد یک کارگر داشته باشد ۹۹ درصدشان واقعاً سخت ناراحت می‌شوند و یکه می‌خورند. از لحاظ تاریخی، مفهوم وظیفه وسیله‌ای بوده است که قدرتمندان بکار گرفته‌اند تا دیگران را به سود اربابان بکار وادارند. البته صاحبان قدرت با این تصور و اعتقاد که منافع ایشان با منافع عالی بشریت یکی است این حقیقت را از خود نیز پنهان می‌دارند. گاهی این ادعا صحت دارد، منابع مثال برده‌داران آتنی قسمتی از بیکاری خویش را صرف خدمت به تمدنی می‌کردند که قوام آن تحت یک نظام اقتصادی عادلانه امکان‌ناپذیر می‌بود. فراغت لازمه تمدن است، و در سابق فراغت و بیکاری تعدادی قلیل، فقط با کار سخت و سخت کوشی تعدادی کثیر امکان‌پذیر بود. اما این سخت کوشی ارزش داشت، آن هم نه بدین علت که کار چیز خوب و درستی است بلکه به این علت که فراغت چیز شایسته و خوبی است. با استفاده از فنون جدید می‌توان بی‌اینکه زیانی به تمدن وارد آید فراغت را به نحو عادلانه توزیع کرد.

Modern technique has made it possible to diminish enormously the amount of labour required to secure the necessities of life for everyone. This was made obvious during the war. At that time, all the men in the armed forces, all the men and women engaged in the production of munitions, all the men and women engaged in spying, war propaganda, or Government offices connected with the war, were withdrawn from productive occupations. In spite of this, the general level of physical well-being among unskilled wage-earners on the side of the Allies was higher than before or since. The significance of this fact was concealed by finance: borrowing made it appear as if the future was nourishing the present. But that, of course, would have been impossible; a man cannot eat a loaf of bread that does not yet exist. The war showed conclusively that, by the scientific organization of production, it is possible to keep modern populations in fair comfort on a small part of the working capacity of the modern world. If, at the end of the war, the scientific organization, which had been created in order to liberate men for fighting and munition work, had been preserved, and the hours of work had been cut down to four, all would have been well. Instead of that the old chaos was restored, those whose work was demanded were made to work long hours, and the rest were left to starve as unemployed. Why? because work is a duty, and a man should not receive wages in proportion to what he has produced, but in proportion to his virtue as exemplified by his industry.

تکنیک جدید امکان داده است مقدار کاری را که برای تأمین ضروریات زندگی افراد لازم است به مقدار قابل ملاحظه‌ای تقلیل داد. این امر طی جنگ جهانی اول به ثبوت رسید. در آن هنگام افراد نیروهای مسلح و نیز همه‌ی زنان و مردانی که به تهیه‌ی مهمات اشتغال داشتند و یا در سرویس‌های جاسوسی و تبلیغاتی و سایر دستگاه‌های وابسته به جنگ کار می‌کردند کسانی بودند که از مشاغل تولیدی آزاد شده بودند. با این حال سطح عمومی رفاه مادی مزدبگیران غیر متخصص بالاتر از سطح پیش و یا پس از جنگ بود. اما «جریانات مالی» این حقیقت را از نظرها پنهان داشت: وام‌گیری موضوع را طوری جلوه داد که گفتی آینده است که حال را تغذیه می‌کند، حال آنکه چنین چیزی ممکن نبود: آدم نمی‌تواند قرص نانی را بخورد که هنوز وجود ندارد. جنگ جهانی اول به طور قطع نشان داد

که با سازمان دادن تولید بر اساس علمی می‌توان با قسمتی از ظرفیت کار رفاه و آسایش مردم را تأمین کرد. اگر همین سازمان علمی که مردم را برای جنگ و تهیهٔ مهمات از بخش‌های تولیدی آزاد کرده بود همچنان حفظ می‌شد و ساعات کار به چهار ساعت در روز تقلیل می‌یافت همه چیز روبراه می‌بود. اما این کار نشد و در عوض، هرج و مرج سابق از سر گرفته شد، کسانی را که کارشان خواستار داشت مجبور کردند ساعت‌های متمادی کار کنند و دیگران را هم به امان خدا گذاشتند تا بیکاری و گرسنگی بکشند. چرا؟ برای اینکه کار وظیفه است و آدم نمی‌تواند و نباید متناسب با آنچه تولید می‌کند مزد بگیرد بلکه باید به نسبت فضیلتش، که در سعی و کوشش جلوه‌گر می‌شود، پاداش ببیند.

This is the morality of the Slave State, applied in circumstances totally unlike those in which it arose. No wonder the result has been disastrous. Let us take an illustration. Suppose that, at a given moment, a certain number of people are engaged in the manufacture of pins. They make as many pins as the world needs, working (say) eight hours a day. Someone makes an invention by which the same number of men can make twice as many pins as before. But the world does not need twice as many pins: pins are already so cheap that hardly any more will be bought at a lower price. In a sensible world, everybody concerned in the manufacture of pins would take to working four hours instead of eight, and everything else would go on as before. But in the actual world this would be thought demoralizing. The men still work eight hours, there are too many pins, some employers go bankrupt, and half the men previously concerned in making pins are thrown out of work. There is, in the end, just as much leisure as on the other plan, but half the men are totally idle while half are still overworked. In this way, it is insured that the unavoidable leisure shall cause misery all round instead of being a universal source of happiness. Can anything more insane be imagined?

این اخلاق یک حکومت برده‌دار است و در شرایط و اوضاعی اعمال می‌شود که با شرایط و اوضاعی که در آن پدید آمد به کلی فرق دارد. و لذا عجب نیست اگر نتیجه مصیبت بار است. در این باره مثالی بزنیم. فرض کنید در زمانی معین تعدادی از مردم در کارخانه‌ی سنجاق‌سازی به کار اشتغال داشته باشند. اینها اگر، مثلاً، روزانه هشت ساعت کار کنند سنجاق مورد نیاز تمام مردم دنیا را تولید می‌کنند. حالا یکی می‌آید و اختراعی می‌کند که با استفاده از آن همان تعداد می‌توانند دو برابر سابق تولید کنند. ولی مردم به این تعداد سنجاق احتیاجی ندارند: سنجاق حالا اینقدر ارزان است که ارزان‌تر از آن نمی‌شود خرید. حال اگر دنیا دنیایی معقول باشد همه‌ی اشخاصی که در تولید سنجاق ذینفع‌اند به عوض هشت ساعت کار در شبانه‌روز چهار ساعت کار را معمول می‌کنند، و جریان مانند سابق به خوبی و خوشی ادامه می‌یابد. اما در دنیای فعلی چنین چیزی را بدآموزی و تباه کننده‌ی اخلاق می‌دانند. مردم کمافی‌السابق هشت ساعت کار می‌کنند، سنجاق بیش از حد احتیاج است، تعدادی از کارفرمایان و کارخانه‌داران ورشکست می‌شوند و نیمی از کسانی که در سابق به کار تولید سنجاق اشتغال داشتند از کار بیکار می‌گردند. این شیوهٔ کار نیز مآلاً متضمن همانقدر بیکاری است که شیوهٔ نخست بود، منتها با این تفاوت که در اینجا نیمی از کارگران به کلی بیکارند حال آنکه نیمی دیگر بیش از حد طاقت و حوصلهٔ خود کار می‌کنند. به این ترتیب سعی می‌شود این بیکاری اجتناب ناپذیر به عوض آنکه مایه و منشأ خوشی همگان گردد بدبختی و تیره‌روزی برای عامه فراهم آورد. آیا احمقانه‌تر از این چیزی را می‌توان تصور کرد؟

The idea that the poor should have leisure has always been shocking to the rich. In England, in the early nineteenth century, fifteen hours was the ordinary day's work for a man; children sometimes did as much, and very commonly did twelve hours a day. When meddling busybodies suggested that perhaps these hours were rather long, they were told that work kept adults from drink and children from mischief. When I was a child, shortly after urban working men had acquired the vote, certain public holidays were established by law, to the great indignation of the upper classes. I remember hearing an old Duchess say: "What do the poor want with holidays? They ought to work." People nowadays are less frank, but the sentiment persists, and is the source of much of our economic confusion.

اساساً این فکر که فقرا هم از فراغت بهره‌ای داشته باشند همیشه مایه‌ی ناراحتی اغنیا بوده است. در انگلستان اوایل قرن نوزدهم پانزده ساعت کار در شبانه‌روز برای یک کارگر امری عادی و معمولی بود، اطفال نیز اغلب همین اندازه کار می‌کردند. وقتی اشخاص مزاحم و فضول گفتند که این مقدار کار مثل اینکه قدری زیاد است گفته شد کار بزرگها را از میگساری و اطفال را از شیطنت باز می‌دارد. وقتی من بچه بودم، اندکی پس از اینکه توده‌ی کارگر شهری به حق رأی نایل آمد، قانون در منتهای خشم و ناراحتی طبقات بالاتر اجتماع پاره‌ای تعطیلات عمومی را مقرر داشت. به یاد دارم روزی «دوشس» (زن دوک) سالخورده‌ای می‌گفت: «فقرا تعطیلات میخوان چیکار؟ اونا باید کار کنن.» امروزه مردم این صراحت را ندارند اما احساس مزبور همچنان پابرجا و منشأ بسیاری از نابسامانی‌های اقتصادی ماست.

Let us, for a moment, consider the ethics of work frankly, without superstition. Every human being, of necessity, consumes, in the course of his life, a certain amount of the produce of human labour. Assuming, as we may, that labour is on the whole disagreeable, it is unjust that a man should consume more than he produces. Of course he may provide services rather than commodities, like a medical man, for example; but he should provide something in return for his board and lodging. To this extent, the duty of work must be admitted, but to this extent only.

اجازه بدهید لحظه‌ای چند اصول اخلاقی کار را بی‌هیچگونه تعصبی از نظر گذرانیم. هر موجود بشری طی زندگی خود لزوماً مقداری از حاصل کار و زحمت انسانها را مصرف می‌کند. حال با فرض اینکه کار و زحمت روی هم رفته چیز ناخوشایندی است، که همین طور هم هست، غیرعادلانه است اگر کسی بیش از آنچه خود تولید کرده است مصرف کند. بدیهی است می‌تواند مثلاً مانند پزشکان به عوض کالا خدمت عرضه کند، اما بهر حال باید در ازاء خوراک و منزل خود چیزی تهیه کند. حرمت کار تا این حد باید مورد قبول قرار گیرد، و لاغیر.

I shall not dwell upon the fact that, in all modern societies outside the U.S.S.R., many people escape even this minimum of work, namely all those who inherit money and all those who marry money. I do not think the fact that these people are allowed to be idle is nearly so harmful as the fact that wage-earners are expected to overwork or starve.

من در این باره به اطناب نمی‌پردازم که در کلیه‌ی ممالک، جز در اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از مردم، یعنی کلیه‌ی کسانی که پولی به ایشان به ارث رسیده است و یا با مردم پولدار ازدواج کرده‌اند حتی از انجام این حداقل کار نیز شانه خالی می‌کنند. من تصور نمی‌کنم که این واقعیت، یعنی مجاز بودن این تعداد به بیکاری، زیانبخش‌تر از این حقیقت باشد که انتظار داشته باشیم طبقه‌ی مزدبگیر بیش از حد طاقت و تحمل خود کار کند و یا گرسنگی بکشد.

If the ordinary wage-earner worked four hours a day, there would be enough for everybody, and no unemployment-assuming a certain very moderate amount of sensible organization. This idea shocks the well-to-do, because they are convinced that the poor would not know how to use so much leisure. In America, men often work long hours even when they are already well off; such men, naturally, are indignant at the idea of leisure for wage-earners, except as the grim punishment of unemployment; in fact, they dislike leisure even for their sons. Oddly enough, while they wish their sons to work so hard as to have no time to be civilized, they do not mind their wives and daughters having no work at all. The snobbish admiration of uselessness, which, in an aristocratic society, extends to both sexes, is, under a plutocracy, confined to women; this, however, does not make it any more in agreement with common sense.

اگر مزدبگیر معمولی در شبانه‌روز چهار ساعت کار می‌کرد، برای همه بقدر کافی بود و از بیکاری هم خبری نمی‌بود- البته با این فرض که سازمان اجتماعی معقول و متعادل باشد. این فکر مردم مرفه را سخت منقلب می‌کند، چون معتقدند که فقرا نمی‌دانند چگونه از این همه فراغت استفاده کنند. در امریکا مردم، حتی در عین رفاه و کامیابی ساعتهای متمادی کار می‌کنند، این قبیل اشخاص طبعاً از تصور فراغت طبقه‌ی مزدبگیر، جز در قالب کیفر شدید بیکاری، ناراحت می‌شوند. اینان با فراغت پسران خود نیز روی موافق نشان نمی‌دهند، و عجب آنکه هرچند می‌خواهند پسرانشان چندان کار کنند که وقتی برای فراگرفتن تربیت نداشته باشند باکی ندارند از اینکه زنان و دخترانشان تمام وقت بیکار باشند. حرمت و تجلیل اشراف مآبانه از بطالت که در یک جامعه اشرافی شامل هر دو جنس، یعنی زن و مرد، می‌گردد در نظامی که اساس آن بر حکومت قدرتمندان استوار باشد منحصر و محدود به زنان می‌شود. اما این امر، بهرحال، موضوع را همچنان خارج از قلمرو عقل سلیم نگه می‌دارد.

The wise use of leisure, it must be conceded, is a product of civilization and education. A man who has worked long hours all his life will be bored if he becomes suddenly idle. But without a considerable amount of leisure a man is cut off from many of the best things. There is no longer any reason why the bulk of the population should suffer this deprivation; only a foolish asceticism, usually vicarious, makes us continue to insist on work in excessive quantities now that the need no longer exists.

باید تصدیق کرد که استفاده‌ی عاقلانه از فراغت، محصول و نتیجه‌ی تمدن و تعلیم و تربیت است. کسی که در تمام مدت عمر خود ساعت‌های متمادی کار کرده باشد چنانچه ناگهان بیکار شود کسل و ناراحت می‌شود، از طرف دیگر، بدون مقدار قابل ملاحظه‌ای فراغت آدمی از بسیاری از چیزهای خوب زندگی می‌برد. حالا دیگر موجبی در بین

نیست که اکثریت مردم از این بابت رنج ببرند. فقط یک ریاضت‌کشی احمقانه، و معمولاً توکیلی، است که ما را بر آن می‌دارد اینک که نیازی به این عمل نیست همچنان در انجام کار بیش از حد اصرار ورزیم.

In the new creed which controls the government of Russia, while there is much that is very different from the traditional teaching of the West, there are some things that are quite unchanged. The attitude of the governing classes, and especially of those who conduct educational propaganda, on the subject of the dignity of labour, is almost exactly that which the governing classes of the world have always preached to what were called the "honest poor." Industry, sobriety, willingness to work long hours for distant advantages, even submissiveness to authority, all these reappear; moreover authority still represents the will of the Ruler of the Universe, Who, however, is now called by a new name, Dialectical Materialism.

اصولی که راهنمای حکومت شوروی است هرچند حاوی بسیاری چیزهاست که با تعلیمات مرسوم ممالک غرب کاملاً تفاوت دارد متضمن چیزهایی هم هست که همچنان دست نخورده مانده‌اند. تلقی طبقات حاکمه، خاصه طبقاتی که امر راهبری تبلیغات آموزشی را برعهده دارند، در زمینه‌ی حرمت و شرف کار تقریباً همان است که طبقات حاکمه‌ی سایر ممالک به مردم به اصطلاح «فقیر و شریف» موعظه می‌کنند. کوشش، متانت، شور و اشتیاق به کار متمادی به خاطر تحصیل مزایا در آینده‌ای دور و حتی تسلیم و تمکین به قدرت از نو پدیدار می‌شوند. بعلاوه، این قدرت هنوز معرف اراده‌ی «نیروی حاکم و گرداننده»ی عالم است که در این نظام با نام جدید ماتریالیسم دیالکتیک خوانده می‌شود.

The victory of the proletariat in Russia has some points in common with the victory of the feminists in some other countries. For ages, men had conceded the superior saintliness of women, and had consoled women for their inferiority by maintaining that saintliness is more desirable than power. At last the feminists decided that they would have both, since the pioneers among them believed all that the men had told them about the desirability of virtue, but not what they had told them about the worthlessness of political power. A similar thing has happened in Russia as regards manual work. For ages, the rich and their sycophants have written in praise of "honest toil," have praised the simple life, have professed a religion which teaches that the poor are much more likely to go to heaven than the rich, and in general have tried to make manual workers believe that there is some special nobility about altering the position of matter in space, just as men tried to make women believe that they derived some special nobility from their sexual enslavement. In Russia, all this teaching about the excellence of manual work has been taken seriously, with the result that the manual worker is more honoured than anyone else. What are, in essence, revivalist appeals are made, but not for the old purposes: they are made to secure shock workers for special tasks. Manual work is the ideal which is held before the young, and is the basis of all ethical teaching.

پیروزی طبقه‌ی کارگر در روسیه از پاره‌ای جهات بی‌شبهات به پیروزی هواخواهان تساوی حقوق زن و مرد در بعضی ممالک نیست. قرن‌های متمادی، مرد برتری زن را از لحاظ تقدس و پاکدامنی تصدیق کرده و با این مدعا که تقوی به مراتب بهتر و خواستنی‌تر از قدرت است وی را تسلی و تسکین داده بود. طرفداران برابری حقوق زن و مرد

سرانجام به این نتیجه رسیدند که، هر دو، هم قدرت و هم تقوی را باهم داشته باشند، علت نیز این بود که پیشگامان این نهضت همه‌ی آنچه را که درباب خواستنی بودن تقوی گفته می‌شد باور می‌داشتند اما آنچه را که درباره‌ی بی‌ارزش بودن قدرت سیاسی عنوان می‌شد قبول نداشتند. در روسیه نیز در مورد کار یدی، چیزی شبیه این وضع پیش آمده است. قرن‌های متمادی اغنیا و جیره‌خوارانشان در ستایش «شرافت کار و زحمت» داد سخن داده و زندگی ساده و بی‌تجمل را ستوده و تجلیل کرده و سنگ مذهبی را به سینه زده‌اند که می‌گوید احتمال رفتن فقرا به بهشت از اغنیا بیشتر است - درست همانگونه که مردها سعی می‌کردند به زنان بقبولانند که بردگی جنسی متضمن شرافت و نجابتی خاص است. در روسیه، تمام این چیزها را در مورد کار یدی سخت جدی گرفته‌اند، با این نتیجه که کارگر یدی از هرکسی محترم‌تر است. در عمل از بیشتر شعارهای سابق استفاده می‌شود، اما نه به منظورهای سابق: غرض از توسل بدین شعارها ایجاد یک طبقه کارگر ضربتی برای انجام وظایف خاصی است. کار یدی چیزی است که به عنوان غایت مطلوب در برابر جوانان علم می‌شود، و پایه و اساس تمام آموزش اخلاقی است.

For the present, possibly, this is all to the good. A large country, full of natural resources, awaits development, and has to be developed with very little use of credit. In these circumstances, hard work is necessary, and is likely to bring a great reward. But what will happen when the point has been reached where everybody could be comfortable without working long hours?

اتخاذ این شیوه در حال حاضر خالی از نفع نیست، چون کشوری پهناور و سرشار از منابع طبیعی که می‌خواهد در راه توسعه صنعتی گام نهد ناگزیر است این عمل را با حداقل استفاده از وام و اعتبار خارجی به انجام رساند. در چنین شرایط و اوضاعی کار سخت، لازم و ضروری است و به احتمال قوی نتایج عالی عاید خواهد ساخت. اما معلوم نیست وقتی پیشرفت به آن حد رسید که همه بتوانند بی‌آنکه نیازی به کار زیاد باشد راحت زندگی کنند چه پیش خواهد آمد؟

In the West, we have various ways of dealing with this problem. We have no attempt at economic justice, so that a large proportion of the total produce goes to a small minority of the population, many of whom do no work at all. Owing to the absence of any central control over production, we produce hosts of things that are not wanted, We keep a large percentage of the working population idle because we can dispense with their labour by making the others overwork. When all these methods prove inadequate, we have a war: we cause a number of people to manufacture high explosives, and a number of others to explode them, as if we were children who had just discovered fireworks. By a combination of all these devices we manage, though with difficulty, to keep alive the notion that a great deal of severe manual work must be the lot of the average man.

در غرب، ما برای مقابله با این مسأله راه‌حل‌های مختلف داریم. ما کاری به عدالت اقتصادی نداریم، بنابراین قسمت عمده‌ی تولید نصیب اقلیتی معدود می‌گردد که اغلب اصلاً کار نمی‌کنند. بعلاوه، به علت فقدان یک دستگاه نظارت مرکزی بر امر تولید، چیزهای بسیاری را تهیه و تولید می‌کنیم که مصرفی ندارند، درصد عظیمی از نیروی کار را بیکار نگه می‌داریم، چون کار زیادی که از سایرین می‌کشیم امکان می‌دهد از کار این عده چشم‌پوشیم. با این تفصیل، اگر مجموع این شیوه‌ها گرهی از کار نگشود به جنگ متوسل می‌شویم: تعدادی را وادار می‌کنیم مواد

منفجره بسازند، و تعدادی دیگر را به منفجر ساختن این مواد می‌گماریم، تو گویی کودکانی هستیم که تازه آتشبازی را کشف کرده‌ایم. با ترکیب و تلفیق کلیه‌ی این وسایل و طریق، هرچند به اشکال، سرانجام موفق می‌شویم این عقیده را که نصیب یک انسان عادی از زندگی باید مقدار زیادی کار یدی شاق و توان فرسا باشد همچنان ثابت و پایرجا نگه داریم.

In Russia, owing to more economic justice and central control over production, the problem will have to be differently solved. The rational solution would be, as soon as the necessities and elementary comforts can be provided for all, to reduce the hours of labour gradually, allowing a popular vote to decide, at each stage, whether more leisure or more goods were to be preferred. But, having taught the supreme virtue of hard work, it is difficult to see how the authorities can aim at a paradise in which there will be much leisure and little work. It seems more likely that they will find continually fresh schemes, by which present leisure is to be sacrificed to future productivity. I read recently of an ingenious plan put forward by Russian engineers, for making the White Sea and the northern coasts of Siberia warm, by putting a dam across the Kara Sea. An admirable project, but liable to postpone proletarian comfort for a generation, while the nobility of toil is being displayed amid the ice-fields and snowstorms of the Arctic Ocean. This sort of thing, if it happens, will be the result of regarding the virtue of hard work as an end in itself, rather than as a means to a state of affairs in which it is no longer needed.

در روسیه به سبب وجود عدالت اقتصادی بیشتر و نظارت مرکزی بر امر تولید، این مشکل را باید به طریق دیگری حل کرد. راه‌حل منطقی و معقول مسأله این خواهد بود که همین که ضروریات زندگی تأمین شد ساعات کار بتدریج کاهش یابد و در هر مرحله امکان داده شود با مراجعه به آرا عمومی معلوم گردد که مردم خواستار کالا یا فراغت بیشترند. اما با توجه به داد سخنی که مسئولان امر در باب فضیلت کار می‌دهند تصور اینکه بتوانند متوجه بهشتی گردند که در آن فراغت زیاد و کار کم باشد خالی از دشواری نیست. بیشتر محتمل به نظر می‌رسد که هر دم طرح تازه‌ای عنوان شود که به موجب آن فراغت و آسودگی حال فدای استحصال بیشتر در آینده گردد. اخیراً خواندم یک مهندس روسی طرح بدیع و بکری را ارائه کرده مشعر بر اینکه با بستن سدی بر دریای کارا آب دریای سفید و آب و هوای سواحل سیبری گرم شود. طرحی است بسیار شگفت و تحسین انگیز، اما به احتمال زیاد رفاه و آسایش طبقه‌ی کارگر را یک نسل به تعویق می‌اندازد، حال آنکه شرافت و حرمت کار در دشت‌های یخ بسته و کولاک‌های برف اقیانوس منجمد شمالی عرصه‌ی جولان خواهد یافت. این قبیل چیزها، اگر اتفاق افتند، حاصل و نتیجه‌ی تلقی‌ای خواهند بود که کار سخت را فضیلتی می‌پندارند که غایت آن به خود ختم می‌شود نه به عنوان وسیله در شرایط و اوضاعی که دیگر نیازی بدان نیست.

The fact is that moving matter about, while a certain amount of it is necessary to our existence, is emphatically not one of the ends of human life. If it were, we should have to consider every navvy superior to Shakespeare. We have been misled in this matter by two causes. One is the necessity of keeping the poor contented, which has led the rich, for thousands of years, to preach the dignity of labour, while taking care themselves to remain undignified in this respect. The other is the new pleasure in mechanism, which makes us delight in the astonishingly clever changes that we can

produce on the earth's surface. Neither of these motives makes any great appeal to the actual worker. If you ask him what he thinks the best part of his life, he is not likely to say: "I enjoy manual work because it makes me feel that I am fulfilling man's noblest task, and because I like to think how much man can transform his planet. It is true that my body demands periods of rest, which I have to fill in as best I may, but I am never so happy as when the morning comes and I can return to the toil from which my contentment springs." I have never heard working men say this sort of thing. They consider work, as it should be considered, a necessary means to a livelihood, and it is from their leisure hours that they derive whatever happiness they may enjoy.

حقیقت این است که تغییر شکل ماده، اگرچه مقداری از آن برای ادامه‌ی حیات ضروری است، به هیچ‌وجه از زمره‌ی غایات زندگی آدمی نیست. اگر بود ناگزیر می‌باید یک عملی ناوه‌کش را برتر از شکسپیر بدانیم. در این زمینه دو چیز موجب گمراهی بوده است: یکی ضرورت راضی نگهداشتن بینوایان، که موجب شده است اغنیا هزاران سال، در عین حال که خود سعی کرده‌اند از این بابت گرد شرف و عزت نگردند، حرمت و شرف کار را تبلیغ و موعظه کنند. دیگری لذت نوی است که در انجام چنین اموری به ما دست می‌دهد و موجب می‌شود از تغییرات شگرفی که در جهان پدید می‌آوریم احساس شغف و خرسندی کنیم. اما هیچ یک از این دو، جاذبه و لطفی برای کارگر ندارد. اگر از او پرسید بهترین بخش زندگی تو چیست بعید است بگوید: «من از کار بدنی لذت می‌برم، با انجام آن حس می‌کنم که دارم وظیفه‌ی شریف یک انسان را انجام می‌دهم. بعلاوه، خوش دارم در این باره فکر کنم که آدم چه تغییراتی می‌تواند در این سیاره‌ی مسکون بدهد! درست است که جسم گاهی به استراحت نیاز دارد، که بالاخره باید آن را به بهترین وجهی که می‌توانم تأمین کنم، ولی هیچگاه خوشحال‌تر از آن وقتی نیستم که صبح می‌آید و به سر کار و زحمتی که خرسندی خاطر از آن مایه می‌گیرد باز می‌گردم.» من هرگز نشنیده‌ام کارگری چنین چیزی گفته باشد. کارگر کار را به همان صورت که باید می‌بیند: یعنی به عنوان وسیله‌ی لازم برای تأمین معیشت، و آن خوشی و نشاطی را که از زندگی بهره بر می‌گیرد از ساعات فراغت تأمین می‌کند.

It will be said that, while a little leisure is pleasant, men would not know how to fill their days if they had only four hours of work out of the twenty-four. In so far as this is true in the modern world, it is a condemnation of our civilization; it would not have been true at any earlier period. There was formerly a capacity for lightheartedness and play which has been to some extent inhibited by the cult of efficiency. The modern man thinks that everything ought to be done for the sake of something else, and never for its own sake. Serious-minded persons, for example, are continually condemning the habit of going to the cinema, and telling us that it leads the young into crime. But all the work that goes to producing a cinema is respectable, because it is work, and because it brings a money profit. The notion that the desirable activities are those that bring a profit has made everything topsy-turvy. The butcher who provides you with meat and the baker who provides you with bread are praiseworthy, because they are making money; but when you enjoy the food they have provided, you are merely frivolous, unless you eat only to get strength for your work. Broadly speaking, it is held that getting money is good and spending money is bad. Seeing that they are two sides of one transaction, this is absurd; one might as well maintain that keys are good, but keyholes are bad. Whatever merit there may be in the production of goods must be entirely derivative from the advantage to be obtained by consuming them. The individual, in our society, works for profit; but the social purpose of his work lies in the consumption of what he produces. It is this divorce between the individual and the

social purpose of production that makes it so difficult for men to think clearly in a world in which profit-making is the incentive to industry. We think too much of production, and too little of consumption. One result is that we attach too little importance to enjoyment and simple happiness, and that we do not judge production by the pleasure that it gives to the consumer.

خواهند گفت که گرچه فراغت به مقدار کم خوش و مطبوع است اما اگر بنا باشد مردم فقط چهار ساعت در شبانه‌روز کار کنند آن وقت نمی‌دانند بقیه‌ی روز را چگونه بگذرانند. این امر تا آنجا که در روزگار ما درست باشد سندی است بر محکومیت تمدن ما، چون چنین چیزی در مورد روزگاران گذشته صدق نمی‌کند. در آن زمان‌ها استعداد و ظرفیتی برای خوشی و بازی و تفریح بود که مذهب حرمت و بازده عالی کار تا حدی مانع از بسط و گسترش آن است. آدم عصر ما فکر می‌کند که هر کاری را باید نه به خاطر خود بلکه حتماً به خاطر و در ازاء چیزی انجام دهد. منابع مثال، اشخاص جدی عادت رفتن به سینما را مذموم می‌شمرند. می‌گویند این کار جوانان را به جنایت سوق می‌دهد. اما در نظر همین اشخاص کاری که صرف تهیه‌ی فیلم می‌شود همه، من حیث‌المجموع، خوب و آبرومند است، چون پول عاید می‌کند. این عقیده که فعالیت خواستنی و مطلوب فقط چیزی است که متضمن سود مالی باشد همه چیز را بهم ریخته است. قصابی که گوشت تهیه می‌کند و نانوايي که نان می‌پزد درخور ستایشند، چون پول در می‌آورند، اما وقتی همین گوشت و نانی را که ایشان تهیه می‌کنند مصرف کنید آن وقت آدمی هستید سبکسر، مگر اینکه این خوراک به منظور کسب نیرو برای انجام کار باشد. به طور کلی عقیده بر این است که پول درآوردن خوب است و پول خرج کردن بد. اما با توجه به اینکه اینها دو سر یک قضیه هستند این مدعایی است پوچ و بی پایه-درست مثل این است بگوییم کلید خوب است و جاکلیدی بد. هر قدر و ارزشی که تولید کالا داشته باشد ناچار از ارزشی است که بر مصرف آن مترتب است. در اجتماع ما فرد به خاطر تحصیل سود کار می‌کند اما هدف و منظور اجتماعی کار در مصرف چیزی است که تولید می‌شود، و همین افتراق بین فرد و هدف اجتماعی تولید است که درست اندیشی را در این جهانی که تحصیل سود انگیزه‌ی اصلی کار و کوشش است دشوار می‌سازد. ما درعین حال که فوق‌العاده به تولید اهمیت می‌دهیم توجهی به مصرف نداریم، و یکی از عواقب این برداشت این است که اهمیتی برای خوشی‌های ساده‌ی زندگی قائل نیستیم و تولید را بر حسب خوشی و لذتی که به مصرف کننده می‌بخشد ارزیابی نمی‌کنیم.

When I suggest that working hours should be reduced to four, I am not meaning to imply that all the remaining time should necessarily be spent in pure frivolity. I mean that four hours' work a day should entitle a man to the necessities and elementary comforts of life, and that the rest of his time should be his to use as he might see fit. It is an essential part of any such social system that education should be carried further than it usually is at present, and should aim, in part, at providing tastes which would enable a man to use leisure intelligently. I am not thinking mainly of the sort of things that would be considered "highbrow." Peasant dances have died out except in remote rural areas, but the impulses which caused them to be cultivated must still exist in human nature. The pleasures of urban populations have become mainly passive: seeing cinemas, watching football matches, listening to the radio, and so on. This results from the fact that their active energies are fully taken up with work; if they had more leisure, they would again enjoy pleasures in which they took an active part.

وقتی پیشنهاد می‌کنم که ساعات کار به چهار ساعت در شبانه‌روز تقلیل یابد منظورم این نیست که بقیه‌ی اوقات را لزوماً باید صرف هرزگی و سبکسری کرد. غرض این است که چهار ساعت کار در شبانه‌روز به یک فرد امکان دهد ضروریات و وسایل اولیه‌ی زندگی را تأمین کند و بقیه‌ی اوقات در اختیار او باشد تا هر طور که خود مناسب می‌داند از آن استفاده کند. لازمه‌ی چنین نظامی این خواهد بود که برای آموزش اهمیتی بیش از آنچه اینک قائل است قائل شود و قسمتی از هم خود را صرف پرورش ذوق افراد کند و بدین وسیله بدیشان امکان دهد از اوقات فراغت خویش هوشمندانه استفاده کنند. منظورم آن چیزهایی نیست که تفریح خواص نامیده می‌شود، رقص‌های روستایی در روستاهای دور افتاده از بین نرفته‌اند، آن انگیزه‌هایی که موجب بسط و گسترششان شد هنوز در طبیعت آدمی وجود دارند. خوشی‌های مردم شهرنشین اینک به طور عمد به چیزهای بی‌جنبش و حرکتی تبدیل یافته‌اند: دیدن فیلمها، تماشای مسابقات فوتبال و گوش دادن به رادیو و از این قبیل، و این خود ناشی از این حقیقت است که قوای فعاله تمام و کمال به خورد کار می‌رود، اما همین مردم اگر فراغت بیشتری داشته باشند باز از تفریح‌هایی لذت خواهند برد که در آن فعالانه شرکت داشته باشند.

In the past, there was a small leisure class and a larger working class. The leisure class enjoyed advantages for which there was no basis in social justice; this necessarily made it oppressive, limited its sympathies, and caused it to invent theories by which to justify its privileges. These facts greatly diminished its excellence, but in spite of this drawback it contributed nearly the whole of what we call civilization. It cultivated the arts and discovered the sciences; it wrote the books, invented the philosophies, and refined social relations. Even the liberation of the oppressed has usually been inaugurated from above. Without the leisure class, mankind would never have emerged from barbarism.

در سابق دو گروه وجود داشت: گروه قلیلی که از فراغت کامل بهره داشت و گروه کثیری که کار می‌کرد. گروه فارغ از کار از مزایایی بهره‌مند بود که از لحاظ عدالت اجتماعی پایه و اساسی نداشت، همین امر ناگزیر این طبقه را به جانب ستم سوق داد، همدردی و همفکریش را محدود کرد و موجب شد تئوری‌هایی در توجیه حقانیت این مزایا وضع کند. این حقایق، سخت از ارزش و قدر آن کاست، اما علی‌رغم این نقایص، تقریباً همه‌ی آنچه ما تمدنش می‌نامیم مدیون وجود همین طبقه است، هم او بود که هنر را پرورد و علوم را کشف کرد، کتابها نوشت و فلسفه‌ها ابداع کرد و مناسبات اجتماعی را تهذیب نمود. حتی آزادی طبقه‌ی ستمکش نیز همیشه از بالا عنوان شده است. بدون وجود طبقه‌ی فارغ از کار، بشر هرگز نمی‌توانست از توحش ببرد و به تمدن گراید.

The method of a hereditary leisure class without duties was, however, extraordinarily wasteful. None of the members of the class had been taught to be industrious, and the class as a whole was not exceptionally intelligent. The class might produce one Darwin, but against him had to be set tens of thousands of country gentlemen who never thought of anything more intelligent than fox-hunting and punishing poachers. At present, the universities are supposed to provide, in a more systematic way, what the leisure class provided accidentally and as a by-product. This is a great improvement, but it has certain drawbacks. University life is so different from life in the world at large that men who live in an academic milieu tend to be unaware of the preoccupations and problems of ordinary men and

women; moreover their ways of expressing themselves are usually such as to rob their opinions of the influence that they ought to have upon the general public. Another disadvantage is that in universities studies are organized, and the man who thinks of some original line of research is likely to be discouraged. Academic institutions, therefore, useful as they are, are not adequate guardians of the interests of civilization in a world where everyone outside their walls is too busy for unutilitarian pursuits.

اما بهر حال، وجود طبقه‌ای که فراغت از کار حق موروثی وی بود و در قابل آن وظیفه‌ای نداشت متضمن اتلاف فوق‌العاده نیز بود. هیچ یک از افراد این طبقه نیاموخته بود که کوشا باشد، و این طبقه روی هم رفته از هوش فوق‌العاده هم برخوردار نبود. راست است می‌توانست داروینی را در دامن خود بپروراند اما در مقابل او دهها هزار نجیب زاده‌ی روستانشین را می‌توان نام برد که جز به شکار روباه و مجازات شکار دزدان به چیزی نمی‌اندیشیدند. در حال حاضر، ظاهراً آنچه را که طبقه بیکار، تصادفاً و به عنوان محصول فرعی ایام بیکاری خویش تهیه می‌کرد دانشگاه‌ها به شیوه‌ی اصولی‌تری فراهم می‌کنند. البته این خود پیشرفت عظیمی است اما خالی از معایب هم نیست زندگی دانشگاهی با زندگی عادی و معمولی تفاوت بسیار دارد، اشخاصی که در محیط دانشگاهی زندگی می‌کنند از اشتغالات ذهنی و مسائل و مشکلات مردم عادی بی‌خبرند. بعلاوه، طرز بیان مقاصدشان طوری است که آرا و عقایدشان را از هر گونه نیروی نفوذی که باید بر قاطبه مردم داشته باشند تهی می‌سازد. عیب دیگر کار این است که مطالعات دانشگاهی چیزی است سازمان یافته، و بعید نیست کسانی که در زمینه تحقیق شیوه‌های بکر و بدیع می‌اندیشند سرخورده و مأیوس گردند. بنابراین در اجتماعی که همه در خارج از خانه‌های خویش سخت سرگرم امور انتفاعی هستند مؤسسات فرهنگی، اگرچه مفیدند، کافی برای حفظ و تأمین منافع تمدن نیستند.

In a world where no one is compelled to work more than four hours a day, every person possessed of scientific curiosity will be able to indulge it, and every painter will be able to paint without starving, however excellent his pictures may be. Young writers will not be obliged to draw attention to themselves by sensational pot-boilers, with a view to acquiring the economic independence needed for monumental works, for which, when the time at last comes, they will have lost the taste and the capacity. Men who, in their professional work, have become interested in some phase of economics or government, will be able to develop their ideas without the academic detachment that makes the work of university economists often seem lacking in reality. Medical men will have time to learn about the progress of medicine, teachers will not be exasperatedly struggling to teach by routine methods things which they learnt in their youth, which may, in the interval, have been proved to be untrue.

در جهانی که مردم مجبور نباشند بیش از چهار ساعت در شبانه روز کار کنند هر کس که صاحب ذوق و کنجکاوی علمی باشد خواهد توانست ذوق و کنجکاوی خود را ارضا کند، هر نقاشی خواهد توانست، بی‌آنکه در عین ارزشمندی کارش با گرسنگی دست به گریبان باشد نقاشی کند، نویسندگان جوان مجبور نخواهند بود با نوشتن مطالب شورانگیز و نان و آب دار توجه عامه را به خود جلب کنند و نگارش آثار جدی خویش را به هنگامی موکول کنند که از لحاظ مادی بی‌نیاز شده باشند و وقتی بدین کار پردازند که یا ذوق یا توانایی انجام آن را از دست داده‌اند. کسانی که در امور حرفه‌ای و تخصصی خود به مسائلی از اقتصاد و اداره‌ی امور اجتماع علاقمند گشته باشند خواهند توانست افکار و نظرات خویش را نه در خلوت و انزوای محیط علمی که موجب می‌شود کار اقتصاددانان دانشگاهی از واقعیت به دور افتد بلکه در پیوند با جامعه بسط و گسترش دهند. پزشکان وقت و فرصت کافی خواهند

داشت که درباره‌ی پیشرفتهای علم طب مطالعه کنند و معلمان ناچار نخواهند بود با بی‌میلی و ناراحتی با بکار بردن شیوه‌های مبتذل و پیش‌پاافتاده چیزهایی را تعلیم دهند که خود در جوانی آموخته‌اند و در خلال این احوال نادرست بودنشان به اثبات رسیده است.

Above all, there will be happiness and joy of life, instead of frayed nerves, weariness, and dyspepsia. The work exacted will be enough to make leisure delightful, but not enough to produce exhaustion. Since men will not be tired in their spare time, they will not demand only such amusements as are passive and vapid. At least i per cent will probably devote the time not spent in professional work to pursuits of some public importance, and, since they will not depend upon these pursuits for their livelihood, their originality will be unhampered, and there will be no need to conform to the standards set by elderly pundits. But it is not only in these exceptional cases that the advantages of leisure will appear. Ordinary men and women, having the opportunity of a happy life, will become more kindly and less persecuting and less inclined to view others with suspicion. The taste for war will die out, partly for this reason, and partly because it will involve long and severe work for all. Good nature is, of all moral qualities, the one that the world needs most, and good nature is the result of ease and security, not of a life of arduous struggle. Modern methods of production have given us the possibility of ease and security for all; we have chosen, instead, to have overwork for some and starvation for the others. Hitherto we have continued to be as energetic as we were before there were machines; in this we have been foolish, but there is no reason to go on being foolish for ever.

مهم‌تر از همه اینکه در چنین جهانی خستگی و فرسودگی اعصاب و ملالت و سوء‌هاضمه جای خود را به شادمانی و لذت زندگی خواهد داد. مقدار کاری که از مردم مطالبه خواهد شد آنقدر خواهد بود که فراغت را لذتبخش سازد، اما نه آنقدر که خستگی و ملالت ببار آورد، و چون مردم به هنگام فراغت خسته نخواهند بود لذا فقط به سرگرمی‌های خنک و عاری از جنب و جوش اکتفا خواهند کرد. شاید دست کم یک درصد مردم اوقاتی را که صرف کار حرفه‌ای نمی‌شود وقف اموری کنند که اهمیت اجتماعی دارند، و چون در تعقیب این امور تأمین معاش مورد نظر نیست ابتکار و آزادی میدان عمل خواهد داشت و دیگر ضرورتی نخواهد بود که مردم اعمال یا شیوه‌ی کار خود را با معیارهای «خردمندان» کهنسال تطبیق دهند و به ایشان اقتدا کنند. اما مزایا و محسنات فراغت تنها در این قبیل موارد استثنایی تجلی نخواهد کرد. مردان و زنان وقتی مجال تمتع از زندگی شاد و سعادت‌مند بیابند مهربان‌تر خواهند شد و کمتر درصدد اذیت و آزار دیگران بر خواهند آمد و دیگران را کمتر با دیده‌ی سوء ظن و بدبینی خواهند نگرید، و سودای جنگ قسمتی به این دلیل و قسمتی به این علت که اقدام بدان مستلزم کار سخت و ممتد خواهد بود خواهد افسرد. جهان، از میان تمام فضائل اخلاقی، بیش از هر چیز نیاز به خوش‌خویی و سلامت نفس دارد، و این دو نیز زاییده‌ی راحت و امنیت است نه حاصل یک عمر تلاش و تقلای سخت و پی‌گیر. شیوه‌های جدید تولید امکان تأمین راحتی و امنیت را برای همه فراهم کرده است، ولی ما در عوض، چیزی که انتخاب کرده‌ایم کار بیش از حد طاقت برای جمعی و گرسنگی برای جمعی دیگر است. تا اینجا ما درست مانند روزگاری که ماشین وجود نداشت در تقلا و تلاش بوده‌ایم، البته عمل احمقانه‌ای کرده‌ایم اما دلیلی نیست که این رفتار احمقانه را تا ابد ادامه دهیم.

Notes:

1. Since then, members of the Communists Party have succeeded to this privilege of the warriors and priests. (Russell)

یادداشت‌ها :

۱. از آن وقت به بعد اعضای حزب کمونیست وارث این گونه مزایا گشته‌اند.
* این مقاله در سال ۱۹۳۲ نوشته شده، و ترجمه‌ی فارسی آن را نشر اندیشه در سال ۱۳۴۹ منتشر کرده است.

○ ○ ○

نشر الکترونیکی: امیر کشفی
a_drop_of_rain_50@yahoo.com